

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار

ابوصدیق منسرای*

استاد فلسفه و علوم سیاسی در دانشگاه مطالعات توسعه غنا

مترجم: محمدرضا امین

چکیده:

ایده «حقوق بشر» که جانشین حقوق انسان گردیده، توسط الینور روزولت^۱ در اثرش در سازمان ملل (دهه ۱۹۴۰) از طریق «ایجاد» این اصطلاح معرفی گردید.^۲ «حقوق بشر» اگر به درستی مفهوم آفرینی گردد بر تجلیل فراوان غرب از حقوق مدنی و سیاسی پیش می‌گیرد. این ایده سه بعد دارد یا به گفته ایساشیوجی^۳ در بینش خود^۴ سه نسل حقوق بشر وجود دارد. حقوق بشر نسل اول عبارتند از حقوق مدنی و سیاسی قابل پیگیری قضایی که دنیای غرب به آن علاقه‌مند است. حقوق بشر نسل دوم متشکل از حقوق اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی است که در اکثر نهادهای نئولیبرال توجیه پذیر نیستند. حق بر توسعه که نسل سوم حقوق بشر را تشکیل می‌دهد، حقی است که تمام ملل جهان سوم در دنیایی جهانی شده که به دو بخش سرمایه داری مرکزی و حاشیه‌ای تقسیم گردیده باید مجدانه آن را دنبال کنند. کشورهای جهان سوم از جمله کشورهای آفریقایی پس از استعمار که به حاشیه رانده شده‌اند متعلق به حاشیه سرمایه داری جهانی هستند. پذیرش نسنجیده و دنبال روی مجدانه از «رویکرد نخبه گرایی» غربی به مسائل حقوق بشر (آگودا، ۱۹۸۹) که به قیمت نادیده گرفتن نسل های دوم و سوم حقوق بشر، بر نسل اول حقوق بشر تأکید می‌نماید، تلاش‌های توسعه را در اکثر کشورهای آفریقایی پس از استعمار، تبدیل به یک سراب کرده است. حقوق بشر نسل سوم نه از سوی غرب تقدیس گردیده - که شاهد این مدعا، شکست اقدامات نظم نوین اقتصاد بین‌المللی (NIEO) در دهه ۱۹۷۰ و مواردی دیگر است - و نه این نوع حقوق واقعاً و قاطعانه از سوی رهبران آفریقایی پس از استعمار دنبال گردیده است.

مقدمه

علت وجودی این مقاله بررسی رابطه میان جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر و خصوصاً حق بر توسعه، در آفریقایی پس از استعمار است. سؤال اصلی این است که: اگر جهانی شدن، مانع تحقق این گونه از حقوق بشر باشد، استراتژی مناسب چه خواهد بود؟ دولت ملی‌سالاری اروپایی و رایج که در بطن قرارداد ۱۶۴۸ وست‌فالی «Westphalia» پدید آمد، از لحاظ تاریخی مقدر شده بود تا تنها و مهم‌ترین زمینه یا عرصه برای روند توسعه در مناطق

زیادتی از جهان سوم و آفریقا باشد؛ جایی که بنا بود در ایدئال‌های «فراروند روشنگری» محقق شود. این پدیده در آفریقا از طریق استعمار و امپریالیسم، در پی تحمیل دولت ملی و ساختارهای بوروکراتیک آن بر نهادهای سنتی آفریقا بود که عمدتاً بر منطق موروثی، خویشاوندی، اصل و نسب، پیوندهای خونی و اصول «یکپارچگی ماشین وار» استوار بود.

اما روند جهانی‌شدن که در حال حاضر شتاب گرفته است، جوامع جهان سومی از جمله آفریقا را به یک دوره پس از توسعه سوق داده است^۵ که در آن، دولت ملی جهانی و ساز و برگ آن (قوة مقننه، قوه مجریه، قوه قضائیه و ۰۰۰) و در واقع کل جوامع از سوی عوامل چند ملیتی جهت کسب «ارزش افزوده» و سود مورد تهدید قرار گرفته و جای خود را به آن عوامل می‌دهند. دولت ملی به «باری سنگین بر گرده سیاه‌پوستان» بدل شده^۶، و به طور روزافزون در حال از دست دادن هویت خود به عنوان یک موجودیت (هم به مثابه یک عامل و هم به مثابه یک حوزه) برای تحقق توسعه برای مردم آفریقا و جهان سوم است. از این رو جهانی‌شدن، دنیا را به سمت «یک دوران پس از وستفالی» سوق داده است که از اهمیت دولت ملی می‌کاهد.

مسئله هویت نسل سوم حقوق بشر به عنوان حقوق بشری، با تأثیر مخرب و فرسایشی روند جهانی‌شدن بر هویت دولت ملی در آفریقای پس از استعمار مرتبط است. غرب، هویت این گونه از حقوق بشر را به طور جدی به چالش کشیده، و فشارهای جهانی‌شدن هم به همین میزان تحقق آن را مورد تهدید قرار داده است. اما نسل سوم حقوق بشر یا همان حق بر توسعه، بیانگر یک رشد کیفی در تاریخ جنبش حقوق بشر است. این گونه از حقوق بشر که به عنوان حقوق «جمعی» یا «همبستگی» (Solidarity) مورد دفاع جوامع جهان سوم قرار گرفته‌اند، نسل اول و دوم حقوق بشر را در زمره خود قرار داده و مستلزم این هستند که جوامع و ملت‌ها تقدیر خود در رابطه با توسعه را رقم زنند. پس، از همه افراد یا گروه‌های درون جوامع انتظار می‌رود در روند توسعه جوامع خود شرکت کرده و از مشارکت در آن بهره‌مند شوند؛ زیرا از طریق این اقدامات است که تحقق کامل حقوق بشر برای مردم ممکن می‌شود. بند ۱ ماده اول اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل در رابطه با توسعه، حق مذکور را مختصراً به این صورت تعریف می‌کند:

«حق بر توسعه، یک حق بشری لاینفک است که هر فردی از بشر و تمام مردم در اثر آن محق هستند در توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شرکت داشته، در آن سهیم باشند و از آن بهره‌مند شوند؛ توسعه‌ای که در آن تمام حق‌های بشری و آزادی‌های اساسی می‌تواند به طور کامل محقق شود».

با وجود این با فروپاشی امپراتوری شوروی و تعریف یک نظم جدید تک قطبی و ژئوپلیتیکی به ظاهر پسا ایدئولوژیکی، روند جهانی شدن به تنهایی به طور تک سویه در مسیر لیبرال دموکراسی غربی و ستون آن یعنی اقتصاد آزاد یا نظام اقتصادی «دست نامرئی» پیش می رود.^۷ جهانی شدن متضمن بین المللی کردن شیوه کاپیتالیستی تولید است که پویایی داخلی آن یک قانون مهم را در بر دارد: استخراج و انباشتن «ارزش افزوده» و سود. بسط اصل اقتصادی کاپیتالیسم یعنی «قانون تحرک» (Law of motion) در مقیاس جهانی استمرار می یابد تا به طور جدی تحقق نسل سوم حقوق بشر را به طور کلی در جهان سوم و خصوصاً در آفریقای پس از استعمار تهدید کند. به واسطه این که سرمایه در سراسر جهان در جست و جوی سود جریان می یابد، هویت دولت های ملی، فرهنگ ها، ارزش ها و حقوق بشر جهان سوم مورد تهدید می باشد. کاپیتالیسم نه حافظ «هویت»، بلکه فقط حافظ سود است.

نه پویایی روند جهانی شدن به مسئله هویت و تفاوت احترام گذاشته و نه در روال کار نظام کنونی بین المللی حقوق بشر آن را رعایت می کنند.

علت این امر این است که اگر به موضوعات «هویت» و «تفاوت» آن گونه که سزاوار بوده اند اهمیت داده شده بود، پس جهانی شدن نمی بایست معادل آنچه باشد که اکنون به نظر می رسد، یعنی بین المللی کردن یا جهانی کردن اقتصاد بازار و لیبرال دموکراتیک به همراه این امور که توأم با آن صورت می گیرد: منزوی کردن جوامع جهان سوم، زوال ارزش های فرهنگی و تقریباً از دست دادن هویت های ملی آنها. در کشورهای با کمترین میزان توسعه، خصوصاً در آفریقای پس از استعمار، احیای اصول اعتقادی نئولیبرال از طریق تحمیل نهادهای برتون وودز^۸ (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) و برنامه های اصلاح ساختاری در دهه های ۸۰ و ۹۰ اقتصاد این جوامع را نابود، و مردم آنها را فقیر کرد.^۹

وانگهی اگر «هویت» و «تفاوت» برای دست و پنجه نرم کردن با حوزه مشکل آفرین جهانی شدن حقوق بشر پیش کشیده شده بود، نظام کنونی حقوق بشر بر شالوده ای بسیار مستحکم تر، تداوم پذیر و مبتنی بر قاعده عدل و انصاف تکیه می کرد، یعنی «جهانی شدن کثرت گرا یا سامان بخش»^{۱۰} یا «جهانی شدن معتدلانه معکوس»^{۱۱} و بر یک چارچوب لیبرال غرض ورزانه غربی مبتنی نمی شد. ماقبل تجربی دانستن این چارچوب لیبرال، عواقب منفی عدم پیش برد آرمان کل بشریت را در پی دارد^{۱۲} و هرگونه مبارزه ای علیه جهانی شدن در این چارچوب به تبانی و خیمایرا (هیولا) منتهی خواهد شد.^{۱۳}

همچنین «شکاف تبعیت» که بسیار از آن سخن می رود،^{۱۴} یعنی اختلاف بین تعهد کشورها به

حقوق بشر و بین اقدامات واقعی آنها - که خود را در حمله به سایر کشورها و ساقط کردن دولت‌های آنها، اشغال سرزمین خارجی، قتل عام، بحران آوارگان، تصفیه نژادی، حقوق بشر زنان و مبارزه برای [تحقق] نسل سوم حقوق بشر نشان می‌دهد - در دنیا بعد مهمی به خود نگرفته است.

غیر از منطق اقتصادی تحمیلی و لیبرال دموکراتیک «دست نامرئی» - که جهان باید اجباراً آن را تجربه کند - هیچ چیز واقعاً جهانی‌ای در رابطه با روند فعلی جهانی شدن وجود ندارد. به همین نحو، آنچه در بحث از حقوق بشر و عمل به آن، جهانی یا همگانی شده است، نظریه‌های اخلاقی تکلیف‌مدار غربی است که خصوصاً بر نظریه‌های حقوق طبیعی قرون ۱۷ و ۱۸^{۱۵} و عناصری از اوامر مطلق ایمانوئل کانت مبتنی می‌باشد.^{۱۶} این نظریه‌های خردمندی «منفعت طلبانه» به بهای حقوق «همبستگی» یا «جمعی» - که موضوع نسل سوم حقوق بشر یعنی مجموعه‌ای از حقوق شدیداً به چالش کشیده شده توسط غرب و متحدانش، هستند - بر آزادی فردی تأکید می‌کنند.

موافقت بی چون و چرا با تعقیب جدی «رویکرد نخبه‌گرایانه»^{۱۷} غربی به مسائل حقوق بشر که به بهای نسل دوم و سوم حقوق بشر، ارزش خاصی برای حقوق بشر نسل اول قائل است، اقدامات توسعه‌گرایانه در اکثر کشورهای آفریقای پس از استعمار را به یک سراب بدل کرده است.

نسل سوم حقوق بشر یا حق بر توسعه نه از سوی غرب به رسمیت شناخته شده و ستایش شده - همان‌گونه که ناکامی اقدامات در راستای نظم نوین اقتصادی و بین‌المللی (NIEO) آن را ثابت کرده است - و نه این‌گونه از حقوق بشر از سوی رهبران آفریقای پس از استعمار واقعاً و با جدیت تعقیب شده است.

رهبران سیاسی با فرهنگ‌های سیاسی مردم‌دار و نئوموروثی^{۱۸} و «حکومت‌های متجاوز»^{۱۹} از طریق فساد فراگیر، دزدسالاری یا «کمپرادوریزاسیون»،^{۲۰} پشتیبان دارایی‌های سرمایه‌ای [حاصل] از آفریقا بوده‌اند؛ و نتیجه آن هم «دهه‌های از دست‌رفته» در دهه ۸۰ قرن ۱۹^{۲۱} و اقتصاد سیاسی کنونی ابتکارات (Initiatives) کشورهای شدیداً فقیر و مقروض (HIPC) یا بدهی‌ساز بوده است.

۱. «جهانی شدن» که به واژه‌ای همه‌جا حاضر در دنیا بدل شده، چیست؟

۲. ریشه تاریخی و مبنای نظری نظام کنونی حقوق بشر «بین‌المللی» چیست؟ آیا این نظام به

تمامی جوامع و فرهنگ‌های جهان حساس است؟

۳. «نسل سوم حقوق بشر یا حق بر توسعه» متشکل از چیست؟ برخی از موانع تحقق این مجموعه از

حقوق در آفریقای پس از استعمار در این نظم جهانی سیاسی (Goe) ظاهراً پست ایدئولوژیک چیست؟

۴. برای ارتقا و تحقق نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار چه باید کرد؟

جهانی شدن چیست؟

«جهانی شدن» به عنوان یکی از واژگان قرن ۲۱ که همه جا حاضر و متداول شده است، معانی و تفاسیری به تعداد اندیشمندان دارد.

افراد معدودی از جمله هرست و تامپسون^{۲۲} در مورد واقعیت پدیده جهانی شدن تردید دارند. تغییرات بی‌سابقه‌ای که از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار سابقش واقع شده، گسترش فناوری متحول شده اطلاعات، رشد گسترده تجارت بین‌المللی و مهاجرت روزافزون بین‌المللی (مهاجرت‌های شمال - شمال، شمال - جنوب، جنوب - جنوب و جنوب - شمال) به عنوان روندهای واقعاً جهانی‌ساز مورد تردید هرست و تامپسون قرار گرفته‌اند.

اکثریت محققانی که واقعیت جهانی شدن را پذیرفته‌اند می‌کوشند تا آن را به شیوه‌های متعددی، مفهوم‌سازی کنند. یکی از حوزه‌هایی که اجماع پیرامون آن ظاهراً در حال شکل‌گیری است، حساسیت پدیده جهانی شدن آن نسبت به مرزهای سرزمینی - جغرافیایی است. از این رو چه راجع به کالاها، اطلاعات، فرهنگ، افکار، مردم و... بحث کنیم یا نکنیم، گفته می‌شود که این امور در راستای تلاش برای همگرایی، از مرزها فراتر می‌روند. گاهی به این مفهوم از جهانی شدن به عنوان یک روند «مرز گستر»^{۲۳}، با تعبیر «پایان جغرافیا» اشاره می‌شود^{۲۳}. هتن، همساز با این نظر، این برداشت را از جهانی شدن دارد:^{۲۴}

«جهانی شدن به عنوان یک روند، حاکی از یک تغییر کیفی در روند بین‌المللی شدن است، و از این رو از تحکیم بیشتر بعد کارکردی، و تضعیف بیشتر بعد اقلیمی حکایت دارد».

ملکم واترز^{۲۵} بی‌اهمیتی رو به رشد جغرافیا و اقلیمی بودن در روند جهانی شدن را چنین بیان می‌کند: «... محدودیت جغرافیا یا ترتیبات فرهنگی و اجتماعی کاهش می‌یابد و... مردم آگاه می‌شوند که در حال پس‌رفتن (Recede) هستند».

از نظر جیمز روزناو (James Rosenau) مرزگستری تنها رکن قابل تشخیص روند جهانی شدن نیست. مرزگستری به موازات افزایش یا انقباض مرزها واقع می‌شود. روزناو معتقد است که بین جهانی شدن (یا مرزگستری) و محلی شدن (یا انقباض مرزها) پیوند علی وجود دارد:

«از این رو امروزه جوهره مسائل جهانی از تنش بین پویایی جهانی شدن و محلی شدن تشکیل می‌شود. وانگهی این دو مجموعه پویایی به نحو علی و معلولی با یکدیگر پیوند دارند، تقریباً چنان که گویی افزایش جهانی شدن موجب افزایش محلی شدن می‌شود و برعکس»^{۲۶}.

تنش بین نیروهای جهانی‌شدن یا همگرایی و نیروهای محلی شدن همان چیزی است که روزناو از آن به تکه تکه شدن (Fragemgration) تعبیر می‌کند. هر چه که جهانی‌شدن بیشتر آشکار می‌شود، برخی جوامع هم در تلاش برای مهار تأثیر منفی گسترش، راهبردهای محلی‌کننده را بیشتر بسط می‌دهند. روزناو در فرضیه‌های «تکه‌تکه شدن ناموزون» خود خوش‌بین است که در مناظرات بین جهانی‌شدن و محلی شدن، حدّ محلی شدن را تعیین کند و نهایتاً نیروهای جهانی‌شدن بر نیروهای محلی شدن غلبه خواهند کرد. یعنی هر چه هم که در برابر روندهای جهانی‌شدن مقاومت شود، گفتگوها به سود جهانی‌شدن خاتمه پیدا خواهند کرد.

برخی از نویسندگان، جهانی‌شدن را به مثابه یک پدیده‌ی اساساً اقتصادی تصور کرده‌اند. این مطلب از دیدگاه میشل کم‌دسو (Michel Camdessus) مدیرکل سابق صندوق بین‌المللی پول (IMF) به دست می‌آید. وی جهانی‌شدن را به «سیاست تجاری بازتر و تعدیل شده» پیوند می‌دهد، «یعنی به: خصوصی‌سازی، مبادلات خارجی و آزادسازی مالی، دسترسی بیشتر به بازارهای بین‌المللی، نقش کمتر دولت در اقتصاد، صنعتی‌سازی جایگزین واردات کمتر، تأکید بیشتر بر رشد صادرات محور، و برنامه‌های اصلاحی و تعدیلی فراگیر».^{۲۷} در گزارش کم‌دسو، جهانی‌شدن معادل بسط نظام اقتصاد بازار است. سایر نویسندگان به ابعاد سیاسی - اجتماعی جهانی‌شدن پرداخته‌اند. نظریه‌های «پایان ایدئولوژی» دانیل بل،^{۲۸} «پایان تاریخ و آخرین بشر» فوکویاما^{۲۹} و «برخورد تمدن‌ها» ی هانتینگتون^{۳۰} را در پرتو این امر می‌توان تفسیر کرد. آثار مذکور بر این حقیقت تأکید دارند که روند جهانی‌شدن - که «سوسیالیسم واقعاً موجود» را نابود کرد و در نتیجه «سه جهان توسعه‌ی هوروویتس»^{۳۱} را منقبض کرده و به صورت وضعیت کنونی دو جهان توسعه (شمال - جنوب) درآورد - یک «نظم ژئوپلیتیکی جهانی نوین» را به راه انداخت که تک قطبی و پسا ایدئولوژیکی است.

سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی، تنها ایدئولوژی‌های مهمی بودند که در دوران جنگ سرد، رقبای سرسختی بودند. اما هانتینگتون معتقد است که با شکست سوسیالیسم، مبارزه ایدئولوژیک جای خود را به «برخورد تمدن‌ها» و عمدتاً بین غرب یهودی - مسیحی و جهان اسلام داده است. پیرو منطق تکه‌تکه شدن روزناو، اسلام تنها یک نیروی محلی‌کننده است که با «پایان تاریخ و آخرین بشر»، مقهور نیروهای جهانی‌شدن خواهد شد. تعریف عملیاتی فرآیند جهانی‌شدن را که در اینجا پذیرفته شده می‌توان بدین نحو تبیین کرد: دو تصویر عمده از این پدیده وجود دارد. یکی این که آن را به مثابه یک نیروی پیوند زننده فرهنگی و ساختاری بدانیم^{۳۲} که طی آن در دنیای

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار ۶۳

وابستگی متقابل - که مشخصه آن پراکندگی‌های دینی و قومی در برخی مناطق جهان است - نهادهای جدید و فرهنگ‌های محلی نو در هم می‌آمیزند. تصویر دوم و واقع‌بینانه‌تر این است که جهانی‌شدن را به عنوان یک نیروی قطعاً همگن کننده ببینیم^{۳۳} که در مسیر لیبرال دموکراسی و نظام اقتصاد بازار پیش می‌رود. این بین‌المللی کردن اقتصاد بازار و لیبرال دموکراسی بر تمامی ابعاد زندگی مردم، به ویژه ملل جهان در حال توسعه، اثر می‌گذارد. جهانی‌شدن آخرین مرحله استعمار نوین است و عوامل آن که عبارت‌اند از نهادهای برتون وودز، شرکت‌های چندملیتی، سازمان تجارت جهانی (WTO)؛ و کشورهای مدرن صنعتی قدرتمند، به وسیله ابزارهای مختلفی از شرط‌مندی‌های خشک گرفته تا مداخله آشکار، امور کشورهای جهان سوم را کنترل می‌کنند تا ملت‌های موجود را تضعیف و بی‌ثبات کنند، و سرانجام آن‌گونه که ساندروسیدری می‌گوید:^{۳۴}

«... قطعاً حوزه استقلال دولت کاهش می‌یابد، زیرا کنترل آن بر روندهای اجتماعی و اقتصادی در قلمرو خودش کمتر انحصاری شده و توانایی آن در حفظ تمایز ملی و هم‌گونی فرهنگی محدود شده است. نقش مقتدرانه و استقلال کشورها که زمانی بخش اصلی جغرافیای سیاسی قلمداد می‌شد، به واسطه چالش‌های مختلفی که همگی با روند جهانی‌شدن مرتبط هستند، در حال تحلیل رفتن است.»

مبانی نظری حقوق بشر

حقوق بشر چیست؟ مفهوم «حقوق بشر»^{۳۵} - که جانشین مفهوم «حقوق انسان»^{۳۶} (محصول انقلاب فرانسه) گردید، توسط الینور روزولت در دهه ۴۰ [قرن بیستم] و تلاش او در سازمان ملل رونق یافت و گفتمان حقوق را به راه انداخت.^{۳۷} حقوق بشر تضمین‌های اخلاقی بنیادینی هستند که آن‌گونه که ادعا شده، مردم در تمام کشورها و فرهنگ‌ها از آن برخوردارند، صرفاً به خاطر این که مردم هستند.^{۳۸} این مفهوم، یک مفهوم بسیار جنجالی است. ظاهراً هیچ چیز قطعی‌ای راجع به واژه «بشر» یا واژه «حقوق» وجود ندارد. به عنوان مثال، واژه «بشر»^{۳۹} در «حقوق بشر» چه معنایی دارد؟ آیا می‌توان آن را به «انسان‌ها»^{۴۰} تبدیل کرد، آن‌گونه که در انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه چنین بوده؛ و آیا قابل تبدیل به «نجیب‌زادگان»^{۴۱} هست، چنانچه در عهد یونان باستان در مقابل «بردگان»^{۴۲} قرار داشته است؟ آیا واژه «بشر» به معنای «طبقه متوسط بورژوازی» است، همان‌گونه که این طبقه در مفاهیم حقوق طبیعی قرون ۱۷ و ۱۸ در مقابل سایر طبقات قرار داشت؟ آیا جنس بشر نسبت به طرد همه اصناف زنان بی تفاوت است؟ آیا مفهوم «بشر» به ملت‌های «جهان اول» یا (اکنون که جهان دوم

با از بین رفتن پرده آهنگین در جهان اول ادغام شده) به هر دوی ملل جهان اول و دوم محدود می‌شود؟ و اما واژه «حقوق» در «حقوق بشر»، آیا به حقوق سلبی که در مقابل حقوق ایجابی قرار دارد منحصر می‌شود؟ آیا «حقوق»، فردی است یا جمعی یا شامل هر دو؟ کیهان‌شناسی مانوی که مشخصه تفکر غربی است مانع می‌شود که این تفکر، موجودیت‌ها را در قالب واژگان دو بخشی مجسم کند، و به جای این که اشیا را به شیوه‌ای کل‌نگرانه ببیند آنها را در قالب تقسیم‌های دوتایی لحاظ می‌کند. بنابراین حقوق بشر به عنوان سلبی یا ایجابی، قانونی یا اخلاقی، (ادعا یا آزادی)، فردی یا جمعی و ... لحاظ می‌شود.

رونالد دورکین^{۴۳} معتقد است که حقوق بشر را باید به منزله «برگ‌های برنده» ای دانست که متضمن آن است که همه دولت‌ها باید به هنگام تدوین سیاست‌های عمومی و توزیع منافع عمومی چنان جدیتی برای مطالبات حقوق بشر قائل شوند که این حقوق سزاوار آند.

از نظر جیمز نیکل^{۴۴} ایده حقوق بشر برای ایجاد یک نظم اجتماعی که اخلاقاً کامل است، برنامه‌ریزی نشده، بلکه جامعه باید بکوشد تا پیش شرط‌های اساسی مثبت و منفی را برای مردم خود شناسایی کند تا یک زندگی خوب حداقلی را سپری کنند.

پروفسور ارجون سنگوپتا،^{۴۵} کارشناس مستقل کمیسیون حقوق بشر (ژنو) در زمینه حق بر توسعه، حقوق بشر را این‌چنین تعریف می‌کند:

«در تحلیل نهایی، حقوق بشر آن حقوقی هستند که مردم آنها را برای خود قائل شده‌اند. نه هیچ مرجعی آنها را تأیید کرده و نه از برخی اصول اولیه الهی یا طبیعی ناشی شده‌اند. این حقوق، حقوق بشرند چون جامعه‌ای از ملت‌ها آنها را این‌چنین به رسمیت شناخته است، و خاستگاه آن، برداشت خود آنان از کرامت انسانی است که این حق‌ها ذاتی آن تلقی می‌شوند. به محض این که حقوق مذکور از طریق روند اجماع پذیرفته شوند، دست‌کم نسبت به کسانی که در آن روند پذیرش شرکت داشته‌اند، الزامی می‌شوند».

این تعریف از حقوق بشر، روشنگر و شاید هم جامع است. در اینجا تکیه بر مردم بسیار مهم است و هر آموزه حق بشری باید مردم محور باشد. این مردم هستند که باید به مفهومی از انسانیت خود دست یابند و بدین نحو اصول اخلاقی حقوق را پدید آورند و جهت تحقق آنها بکوشند. این مفهوم انسانیت و اصول اخلاقی که مردم بدان دست می‌یابند نمی‌بایست به نفع یک فرد، گروه، جنس، قومیت، نژاد و ... تعصب داشته باشد، بلکه باید جهان شمول باشد. نظام کنونی حقوق بشر که بر اعلامیه به اصطلاح «جهانی» حقوق بشر (۱۹۴۸) مبتنی است، با انعکاس انسانیت مشترک

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار ۶۵

مردم در مناطق توسعه یافته و جهان سومی دنیا بسیار فاصله دارد. این نظام نه تنها مردم دار نیست، بلکه تعصب غربی به نفع حقوق سلبی فردی را باز می‌نماید که در سنت‌های حقوق طبیعی (قراردادگرایی) توماس هابز (۱۶۷۶ - ۱۵۸۸)، جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲) و ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) وجود دارد که در ادامه به بحث گذاشته می‌شود. اما خصوصاً مفهوم درخشانی که جهان اسلام از انسانیت ارائه می‌دهد، تبیین نشده است.

اگر حقوق بشر بخواهد جهان شمول باشد و بنا باشد که جهانی شدن کنونی - جهان واحد - محقق گردد، مبانی نظری حقوق بشر می‌بایست دیدگاه‌های همه مردم جهان را شامل شود. فیونا رابینسون^{۴۶} توجه‌ها را به این نقص اساسی در گفتمان و رویه حقوق بشر جلب کرده و مردانگی برتری جویانه غربی آن را به چالش می‌کشد. وی می‌گوید اقدامات ضد جهانی شدن جامعه مدنی جهانی (GCS) و جنبش‌های حقوق بشری مشابه آن، بر اساس مفهوم غربی بیان شده‌اند و از این رو در پس راندن روند جهانی کننده، محکوم به شکست هستند؛ زیرا «در حفظ و استمرار آن سهیم هستند».^{۴۷}

به رغم این واقعیت که بحث گسترده‌ای پیرامون مفهوم حقوق بشر وجود دارد، اما همه افراد، گروه‌ها و جوامع مایلند دقیقاً همان‌طور که با مفهوم «دموکراسی» و «توسعه» مرتبط هستند، با مفهوم حقوق بشر هم ارتباط داشته باشند. امروزه حقوق بشر در روابط بین‌الملل از هویت فزاینده‌ای برخوردار است. بسیاری از اسناد حقوق بشر به عنوان گسترش‌دهنده اعلامیه جهانی سازمان ملل درباره حقوق بشر (۱۹۴۸) شکل گرفته‌اند؛ از جمله موارد زیر:

میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی (۱۹۶۶)؛

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)؛

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۴)؛

کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (۱۹۷۸)؛

منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها (۱۹۸۶)؛

اعلامیه قاهره درباره حقوق بشر در اسلام (۱۹۹۰)؛

اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه (۱۹۸۶)؛

کنوانسیون علیه شکنجه یا سایر مجازات‌ها یا رفتارهای غیرانسانی بی‌رحمانه؛

کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان؛

کنوانسیون حقوق کودک.

گرچه تمامی این اسناد وجود دارند، ولی هنوز هم نقض گسترده حقوق بشر در دنیا جریان دارد، هم در درون و هم بین حکومت‌ها. علت این «شکاف تبعیت» عوامل مختلفی از جمله اولویت دادن به حقوق سیاسی و مدنی از سوی غرب است. «حقوق بشر» که به نحو مناسبی مفهوم سازی شده، از قداست بخشیدن به حقوق سیاسی و مدنی از سوی غرب، فراتر می‌رود و سه بعد دارد، یا طبق طرح لایه‌بندی که کارل واساک (Karel Vasak) حقوقدان فرانسوی در سال ۱۹۷۹ مطرح کرد، سه نسل از حقوق بشر وجود دارد که بر شعار انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه (آزادی، مساوات و برادری) مبتنی است.

نسل اول حقوق بشر که مبتنی بر آزادی است، حقوق مدنی و سیاسی قابل پیگیری قضایی است که جهان غرب به آن علاقه دارد. این حقوق در این راستا عمل می‌کنند که فرد را از اجحاف دولت حفظ کنند؛ همان گونه که مواد ۳ - ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی این امر را پاس داشته‌اند. مفهوم «مساوات» شالوده نسل دوم حقوق بشر است که طبیعت آنها اساساً اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده و در مواد ۲۲ تا ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) گنجانده شده‌اند. اتحاد جماهیر شوروی در دوران پرده آهنین این حقوق را ارتقا داد.

نسل سوم حقوق بشر یعنی موضوع این مقاله بر «اخوت» متمرکز است. این حقوق، حقوق همبستگی یا جمعی هستند که کشورهای جهان سوم از آن دفاع کرده و استقبال می‌کنند: حق تعیین سرنوشت، حق توسعه اقتصادی و اجتماعی، حق حاکمیت بر منابع طبیعی، حق اطلاع‌رسانی و حق سهم بودن در میراث مشترک بشری. این حقوق در اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه - که قطعنامه ۴۱/۱۲۸ مجمع عمومی در تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۸۶ آن را تصویب کرد و در سال ۱۹۹۳ به موقع اجرا در آمد - گنجانده شده است.

اگرچه همان‌گونه که قبلاً هم بیان شد نظام کنونی حقوق بشر که بر روابط بین‌الملل حاکم است غرب‌محور و مبتنی بر نظریه خاصی می‌باشد (نظریه حقوق طبیعی) ولی نظریه‌های متعددی وجود دارد که آموزه حقوق بشر را شکل می‌دهد. لازم است به پاره‌ای نظریه‌های اخلاقی تکلیف مدار و غایت‌شناختی - که توسعه‌گفتمان و اعمال حقوق بشر در عصر حاضر را شکل می‌دهد، توجه خاصی مبذول شود. در ادامه مقاله، این نظریه‌ها را به طور خلاصه بررسی خواهیم کرد: جهان‌شمول‌گرایی اخلاقی ارسطویی، قانون طبیعی، نظریه حقوق طبیعی، و نظریه اوامر مطلق کانت. این نظریه‌ها بر این مدعای فلسفی استوارند که «یک نظام اخلاقی که از لحاظ عقلانی قابل

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار ۶۷

تشخیص است وجود دارد، و مشروعیت آن بر شرایط محتمل تاریخی و اجتماعی مقدم است و برای همه افراد بشر در هر زمان و مکانی قابل اعمال است».^{۴۸}

جهان‌شمولی‌گرایی اخلاقی باوری است که نظام اخلاقی طبیعی - که نظامی است بی‌خدا، فرافرهنگی و فراتاریخی - وجود دارد. این نظام اخلاقی طبیعی، که در هر زمان و مکانی معتبر است و از این رو تمامی اندیشه‌های حقوقی می‌بایست بر آن مبتنی شوند. عدالت فطری که از این نظام نشئت می‌گیرد، همانند قانون جاذبه عمومی نیوتن، مستقل از تلون مزاج‌ها و هوس‌های بشر عمل می‌کند. افراد بشر از طریق اعمال نیروی عقل به این نظام دست خواهند یافت. ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ پیش از میلاد) معمولاً با مدعاهای جهان‌شمولی اخلاقی مرتبط دانسته می‌شود. وی در «اخلاق نیکوماخوس»^{۴۹} بین عدالت طبیعی و قانونی تمایز قائل شده و می‌گوید: «عدالت طبیعی عدالتی است که در همه جا دارای اعتبار یکسانی بوده و منوط به پذیرش [آن] نیست».^{۵۰}

نظریه قانون طبیعی بر تصور ارسطو از طبیعت بشر استوار است. وی معتقد است همه چیز دارای مقصد یا هدف (به زبان یونانی: Teleos) بوده و هماهنگ با طبیعت یا خصایص متمیزه خود عمل می‌کند. او استدلال می‌کند که در مورد انسان این خصیصه عبارت است از خردمندی، هر چند که انسان ابعاد عاطفی هم دارد. از این رو فعل اخلاقی انسان با محقق کردن هدف او یعنی «خیر» هماهنگ است: «... هر عمل و فعالیتی را که انسان قصد می‌کند، برای [تحقق] خیری در نظر گرفته شده است؛ و به این علت به حق گفته شده که خیر، هدف همه اشیا است».

سهم فلاسفه رواقی در اندیشه قانون طبیعی مبتنی است بر تأکید بر اینکه فقط عقل، فطرت و ایده جهان‌وطنی بودن - شهروند دنیایی بودن که عقل و فطرت آن را هدایت می‌کند - رهنمون انسان است نه احساسات و آداب و رسوم. نظریه قانون طبیعی ذاتاً غایت‌شناسانه بوده و تأکید دارد که خیر را باید انجام داده و آن را ارتقا داد و باید از شر، دوری و پرهیز نمود.

نظریه «حقوق طبیعی» بر یک نظریه «تکلیف مدارانه» اخلاقی مبتنی است و از این رو مفهوم «وظیفه» یا الزام نسبت به این گونه نظریه محوریت دارد و حقوق و تکالیف متناظری دارند که به آنها ملحق می‌باشند. یعنی ذی‌حق (Right - Holder) به مکلف (Duty - Holder) نظر می‌کند تا اشیایی را که مکلف، نسبت به آنها محق است فراهم کند. وانگهی رفتار صحیح می‌بایست حدود حقوق هر فرد را رعایت کند، البته صرف نظر از اینکه آیا از طریق آن رفتار، خیر ارتقا می‌یابد و از شر اجتناب می‌شود یا نه.^{۵۱} حقوق، پیش از همه اشکال سازمان‌سیاسی وجود دارد. حقوق طبیعی، خصوصاً در قرن ۱۷ از

فلسفه سیاسی «قراردادگرایی» ناشی شد که مشخصه آثار توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو است. قراردادگرایی در این زمینه مستلزم این است که حقوق با ایده‌های «وضعیت طبیعی» و «قرارداد اجتماعی» پیوند خورده باشند. قراردادگراها استدلال می‌کنند همان‌گونه که نظریه‌پردازان قانون طبیعی معتقدند، انسان ذاتاً اجتماعی نیست؛ و معتقدند آزادی فرد مشخصه عمده اخلاقی انسانیت است. آزادی، ناشی از هیچ قانونی و عرف هیچ جامعه‌ای نیست. مردم و دولت‌هایشان فقط تا آنجا وارد قرارداد اجتماعی می‌شوند که دولت از حقوق طبیعی آنها که در آغاز در «وضعیت طبیعی» از آن برخوردارند، حمایت کند. هابز در «لویاتان» خود، این وضعیت را وضعیتی مجسم می‌کند که دارای این مشخصه است:

«هیچ نوع هنر ادبیات و جامعه‌ای وجود ندارد، از همه بدتر، ترس و خطر دائمی مرگ خشونت بار در کار است؛ زندگی انسا گوشه گیرانه، ناگوار، حیوانی و کوتاه است.»

حقوق طبیعی بر جامعه و دولت مقدم‌اند و این وظیفه دولت است که از آنها دفاع کند. حقوق طبیعی قراردادگرا به آزادی فردی، حداقل‌گرایی اخلاقی (تأکید بر آزادی سلبی) و حداقل‌گرایی دولتی بها می‌دهد - وجود دولت‌ها به خاطر دفاع از حق مهم‌تر افراد است و نه به خاطر وادار کردن افراد به کمک به یکدیگر. وانگهی نظریه حقوق طبیعی بر «عقلانیت منفعت‌طلبانه» مبتنی است^{۵۲} که «اولاً به مثابه تمایل به بقای خود، و ثانیاً به منزله تمایل به جست‌وجوی شادی یا برآوردن آرزو درک می‌شود».

سهم بارز ایمانوئل کانت در مبنای نظری حقوق بشر، مفهوم «اوامر مطلق» اوست، به همان صورتی که در کتاب وی با عنوان «بنیادهای متافیزیک اخلاق» (Foundations of Metaphysics of Morals (1959)) تشریح شده است. وی همانند نظریه‌پردازان حقوق طبیعی بر این باور است که عقلانیت، تنها مبنای رفتار صحیح است؛ ولی محاسبات «خود بینانه» و «نفع شخصی» را استثنا کرده و بر عقلانیت بی‌طرف به عنوان تنها مبنای رفتار صحیح تأکید می‌کند. هدف کانت، شکل دادن یک مبنای ماقبل تجربی برای رفتار اخلاقی صحیح بود که برای همه موجودات عقلانی معتبر باشد: زن یا مرد، برون سرزمینی، یا حتی فرشته‌خو.^{۵۳} رفتار صحیح به واسطه اوامر فرضی یا عقلانیت انتخاب بهترین ابزار موجود برای رسیدن به هدف، حاصل نمی‌شود؛ بلکه اصول اخلاقی جهان‌شمول باید مبنای رفتار صحیح را شکل دهد یعنی اوامر مطلق. آن‌گونه که بیلز و هنلی می‌گویند، پنج صورت‌بندی مختلف اوامر مطلق عبارت‌اند از:^{۵۴}

۱. فقط به اصلی عمل کن که به واسطه آن همزمان اراده کنی که باید یک قانون جهان‌شمول شود.
۲. آن‌گونه رفتار کن که گویی اصل [ناظر به] عمل تو قرار بود به واسطه اراده تو یک قانون

طبیعی جهان شمول شود.

۳. به گونه‌ای عمل کن که با انسان، چه در شخص خود یا دیگری، همیشه به مثابه هدف و نه هرگز به عنوان ابزار، رفتار کنی.

۴. فقط به گونه‌ای رفتار کن که اراده به واسطه اصل [ناظر به] آن بتواند در همان زمان یک قانون‌گذاری در سطح جهانی تلقی شود.

۵. هر موجود عقلانی‌ای باید به واسطه اصول [ناظر به عملش] آن‌گونه عمل کند که گویا همیشه یک عضو قانون‌گذار در قلمرو جهان شمول اهداف است.

نظریه کانت هم مانند سایر نظریه‌ها منظر روان‌شناختی طبیعت بشر را همان‌گونه که بر عقل یا عقلانیت مبتنی است مجسم می‌کند. اما عقلانیت به عنوان خصیصه کلیدی انسان از سوی فیلسوف آلمانی، آرتور شوپن‌هاوئر که نظام فلسفی‌اش مبتنی بر این فرض است که اراده یا انگیزه انسان بر عقلانیتش پیشی می‌گیرد به چالش کشیده شد. وی در «جهان بسان اراده و اندیشه» استدلال می‌کند که در این فرض که انسان یک موجود عقلانی است، یک خطای بنیادین وجود دارد. انسان یک حیوان متافیزیکی با امیال یا اراده است. عقلانیت برده اراده است و نه بر عکس؛ ما چیزی را اراده نمی‌کنیم به خاطر این که دلیلی برای آن داریم، بلکه دلیلی برای آن پیدا می‌کنیم چون آن را می‌خواهیم.^{۵۵} اگر این اراده است که بر عقل فرمان می‌دهد، پس «نظریه منفعت‌طلبانه»ی قراردادگراها یک نظریه کاملاً عقلانی نیست بلکه نظریه توجیه اراده یا میل انسان است؛ یعنی میل به ارتقا منافع فرد بر جمع. اما نظریه کانتی «عقلانیت فارغ از منفعت» نسبتاً یک نظریه رفتار صحیح مبتنی بر عقل است.

آموزه حقوق بشر را صرف نظر از این که ناشی از عقل است می‌توان از زوایای بسیاری نقد کرد، علاوه بر این که مبنای عینی هم که برای آن ادعا شده، به چالش کشیده شده است. مثلاً ریچارد رورتی^{۵۶} این دیدگاه را بیان کرده که حقوق بشر منعکس‌کننده یک بینش عاطفی نسبت به انسانیت است.

مسئله مهمی که باید بیان شود این است که در شرایط جهانی شدن روز افزون، چگونه می‌توان در گفتمان و رویه حقوق بشر، به جهانی‌شمولی واقعی دست یافت؟ این مسئله مهم است چرا که نظام کنونی حقوق بشر «بین‌المللی» فقط ادعاهای جهان‌شمول داشته و ریشه در حقوق طبیعی غربی دارد، یعنی نظریه «منفعت‌طلبانه» که غرب محور، مذکرگرا، و متمرکز بر فرد است. از آنجا که آنچه عینیت به صورت دیالکتیکی به برداشت نظری ربط داده شده، تعصب نظری در نظام کنونی به رویه حقوق بشر در سطح بین‌المللی تبدیل شده است؛ می‌شد از قتل‌عام در رواندا در دهه ۹۰ قرن

بیستم جلوگیری کرد؛ می‌توان به اشغال مستمر سرزمین‌های اعراب و فلسطین پایان داد؛ و فقر فراگیر در جهان سوم و از جمله در آفریقا را می‌توان ریشه‌کن کرد؛ و البته همه این موارد فقط منوط به این است که راجع به مسئله حقوق بشر از نو بیندیشیم، تا حقوق بشر انعکاس آرمان‌های همه فرهنگ‌ها، جنسیت‌ها، جوامع و بشریت به عنوان یک کل واحد باشد.

در مورد خاص آفریقای پس از استعمار، گفتمان و رویه حقوق بشر باید از درکی مبتنی بر «روح سه گانه» شخصیت و هویت آفریقایی برخوردار شود.

قوام نکرومه (Kwame Nkrumah) در *ضمیر گرایی: فلسفه و ایدئولوژی استعمار زدایی* این ابعاد هویت آفریقایی را به عنوان تأثیر خاورمیانه‌ای، اثر یهودی - مسیحی، و میراث پیش از استعمار آفریقایی برجسته می‌کند. میراث فرهنگی سنتی و اسلامی آفریقایی به حاشیه رانده شده و اصلاً به حساب نمی‌آید. به منظور یکی کردن تمامی تشریک مساعی‌های فرهنگی در قالب نظام بین‌المللی حقوق بشر، یک گفت‌وگوی واقعی بین فرهنگ‌ها لازم است. پارخ^{۵۷} استدلال می‌کند که به منظور گسترش یک جهانی‌شدن غیر نژادپرستانه در نظام حقوق بشر، گفت‌وگوی مذکور نه تنها ضروری بلکه امکان‌پذیر است و بدین طریق تسهیل می‌شود:

«... از طریق یک گفت‌وگوی بین فرهنگی توأم با سعه صدر، که شرکت‌کنندگان در آن به شیوه عقلانی تصمیم بگیرند که چه ارزش‌هایی، سزاوار وفاداری و رعایت از سوی آنهاست».

مورگن - فاستر^{۵۸} به نفع یک «موضع نسبی‌گرایانه متعادل و معکوس» استدلال می‌کند که تنوع در فرهنگ‌ها را بشناسد و به منظور یافتن یک گروه هسته‌ای از هنجار جهان‌شمول تلاش کند. اما وی اصرار دارد که هنجار بین‌المللی فعلی نباید به عنوان یک معیار بی‌طرف به کار رود، زیرا متضمن مفاهیم نئواستعماری است. نظام‌های حقوقی سایر فرهنگ‌ها باید عناصر سازنده گروه هسته‌ای هنجار جهان‌شمول را شکل دهد. فیونا رابینسون^{۵۹} خواستار بیان روشن دغدغه‌های فمینیستی در ایجاد هرگونه هنجار جهان‌شمول برای حقوق بشر است.

از جانب لیبرالیسم اسلامی هم صداهایی برخاسته و به نفع گنجاندن نسخه تفسیر شده متن دینی، قرآن مقدس استدلال کرده‌اند. آنان معتقدند اگر پا را از ترجمه لفظی نسخه قرآنی هبوط آدم و حوا^{۶۰} فراتر بگذاریم می‌بینیم که «راجع به انسانیت والا، درسی سمبلیک» می‌دهد؛^{۶۱} درسی که می‌تواند به عنوان مبنایی برای نظریه حقوق بشر اسلامی به کار رود.

اینها دغدغه‌هایی اصیل در مورد جهانی‌شدن نظام کنونی حقوق بشر و حق بر توسعه در کشورهای

جهان سوم - موضوع بخش بعدی مقاله - به شمار می‌رود.

نسل سوم حقوق بشر: حق بر توسعه و موانع تحقق آن در آفریقای پس از استعمار

کارل واساک، حقوقدان فرانسوی، در مؤسسه بین‌المللی حقوق بشر در استراسبورگ، در سال ۱۹۷۹ حقوق بشر را در یک تقسیم سه‌گانه به نسل اول، نسل دوم و نسل سوم تقسیم کرد. ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر همین تقسیم دلالت داشته و اعلام می‌کند: «هر فردی حق دارد از نظم اجتماعی و بین‌المللی‌ای برخوردار باشد که حقوق اعلام شده در این اعلامیه بتواند در چارچوب آن نظم به طور کامل محقق شود».

نسل سوم حقوق بشر شامل ۶ حق ادعا شده است:

۱. حق تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛

۲. حق بر توسعه اقتصادی و اجتماعی؛

۳. حق سهم شدن در «میراث مشترک بشریت» و بهره‌مندی از آن (منابع زمینی - فضایی مشترک، سایر اطلاعات و پیشرفت‌های فنی و علمی، و آثار تاریخی، اماکن و سنت‌های فرهنگی)؛

۴. حق [برخورداری از] صلح؛

۵. حق [برخورداری از] محیط زیست سالم و پایدار؛

۶. حق [برخورداری از] کمک‌های بشر دوستانه به هنگام وقوع بلایا.

تماس شش حق مذکور، به عنوان حقوق جمعی یا همبستگی مطرح شده‌اند که مستلزم تلاش‌های مشترک همه نیروهای اجتماعی هستند. اما مقاله حاضر بر حق بر توسعه متمرکز است، خصوصاً آن‌گونه که در اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه - که در ۴ دسامبر ۱۹۸۶ طی قطعنامه مجمع عمومی به تصویب رسید - وضع شده است. مقدمه سند مذکور «توسعه» را چنین تعریف می‌کند:

«یک فرآیند فراگیر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که هدف آن ترقی دائمی رفاه کل مردم و افراد، بر مبنای مشارکت فعال، آزاد و هدفمند آنها در پیشرفت و توزیع عادلانه منافع ناشی از آن است».

طبق این سند، حق بر توسعه فوق‌الذکر چهار ویژگی اساسی دارد. اولاً ویژگی آن به عنوان یک حق بشری و انفکاک ناپذیری آن مطرح می‌شود. حق بر توسعه از این جنبه به عنوان یک حق بشری غیر قابل اعطا یا سلب تلقی شده است. ویژگی دوم این است که حق بر توسعه مستلزم روند خاص پیشرفت است که تحقق همه موارد حقوق بشر را تسهیل می‌کند. بدین نحو حق بر توسعه،

حقوق بشر نسل اول و دوم را پذیرفته و از آن هم فراتر می‌رود. نکته سوم این است که همه افراد بشر و همه ملت‌ها باید در روند توسعه سهیم باشند و در آن شرکت کرده و از آن بهره‌مند شوند. و نهایتاً این حق بر توسعه، مکلفین را مشخص می‌کند: افراد جوامع، دولت‌ها در سطح ملی و دولت‌ها در سطح بین‌المللی^{۶۲} (اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه، ماده ۱:۱).

با نگاهی دقیق به شاخص‌های اجتماعی - اقتصادی و جمعیت‌شناختی کشورهای آفریقایی روشن می‌شود که حق بر توسعه فاصله زیادی با محقق شدن دارد. طبق گزارش سال ۲۰۰۰ توسعه انسانی سازمان ملل فقط تعداد بسیار معدودی (کمتر از ۱۵ کشور) از ۵۰ کشور (یا بیشتر) آفریقای پس از استعمار برای ارتقای سطح متوسط توسعه برنامه‌ریزی کرده‌اند؛ و اکثریت آنها در طبقه کمترین توسعه یافته‌ها قرار دارند (ر.ک. جدول ۱). برخی از این کشورها در نتیجه جنگ‌های داخلی دیرینه (مانند منطقه دریاچه‌های بزرگ، آفریقای غربی و سودان) و تأثیر بیماری‌های همه‌گیر و کشنده مانند HIV یا ایدز، مالاریا، وبا و ... مقادیر قابل ملاحظه‌ای از منابع زیست‌محیطی، مادی، طبیعی و انسانی را از دست داده‌اند. علاوه بر این که جنگ‌های داخلی منجر به بحران‌های فراگیر آوارگان در این قاره شده است.

وانگهی تقریباً تمامی کشورهای آفریقایی پس از توسعه به شدت مقروض‌اند و ۱۵٪ یا مقداری بیشتر از صادرات کالای خود را جهت پرداخت بهره دیون خارجی خود می‌پردازند (ر.ک: جدول ۲) که به مؤسسات دو یا چند جانبه بدهکار می‌باشند. بخش اعظم منابع انسانی این کشورها در اثر مهاجرت بین‌المللی جنوب - شمال، - به عنوان لازمه روند جهانی شدن - به سود جهان توسعه یافته از دست رفته است.

به‌رغم این که این کشورها از منابع انسانی و طبیعی برخوردارند و تجربه دست‌کم چهار دهه دوران پس از استقلال را به همراه الگوهای مختلفی برای توسعه داشته‌اند - الگوی سوسیالیستی، الگوی کاپیتالیستی غربی، و آمیزه‌ای از این الگوها - چرا کاوش یا توسعه اجتماعی - اقتصادی پایدار در آفریقای پس از استعمار، ظاهراً همواره زودگذر است؟ مهم‌ترین و یگانه عامل، با موانع صعب در راه تحقق توسعه - آن گونه که در اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه پاس داشته شده - مرتبط است.

جدول ۱ - شاخص توسعه انسانی کشورهای آفریقایی، در سال ۱۹۹۸

کشور	شاخص توسعه انسانی (HDI)	جایگاه در جدول
------	-------------------------	----------------

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار ۷۳

۷۲	%۷۶۰	لیبی
۱۰۱	%۷۰۳	تونس
۱۰۳	%۶۹۷	آفریقای جنوبی
۱۰۷	%۶۸۳	الجزایر
۱۱۲	%۶۵۵	سوتیس
۱۱۵	%۶۳۲	نامیبیا
۱۱۹	%۶۲۳	مصر
۱۲۲	%۵۹۳	بوتسوانا
۱۲۳	%۵۹۲	گابن
۱۲۴	%۵۸۹	مراکش
۱۲۹	%۵۵۶	غنا
۱۳۰	%۵۵۵	زیمباوه
۱۳۱	%۵۵۵	گینه استوایی
۱۳۴	%۵۲۸	کامرون
۱۳۸	%۵۰۸	کنیا
۱۳۹	%۵۰۷	کنگو
۱۴۳	%۴۷۷	سودان
۱۴۵	%۴۷۱	توگو
۱۴۷	%۴۵۱	موریتانی
۱۴۹	%۴۴۷	جیبوتی
۱۵۱	%۴۳۱	نیجریه
۱۵۲	%۴۳۰	جمهوری دموکراتیک کنگو
۱۵۳	%۴۲۰	زامبیا
۱۵۴	%۴۲۰	کوت دی وار (ساحل ایوری)
۱۵۵	%۴۱۶	سنگال
۱۵۶	%۴۱۵	تانزانیا
۱۵۷	%۴۱۱	بنین
۱۵۸	%۴۰۹	اوگاندا
۱۵۹	%۴۰۸	اریتره
۱۶۰	%۴۰۵	آنگولا

۱۶۱	%۳۹۶	گامبیا
۱۶۲	%۳۹۴	گینه
۱۶۳	%۳۸۵	مالاوی
۱۶۴	%۳۸۲	رواندا
۱۶۵	%۳۸۰	مالی
۱۶۶	%۳۷۱	جمهوری آفریقای مرکزی
۱۶۷	%۳۶۷	چاد
۱۶۸	%۳۴۱	موزامبیک
۱۶۹	%۳۳۱	گینه بیسائو
۱۷۰	%۳۲۱	بوروندی
۱۷۱	%۳۰۹	اتیوپی
۱۷۲	%۳۰۳	بورکینافاسو
۱۷۳	%۲۹۳	نیجر
۱۷۴	%۲۵۲	سیرالئون
۷۱	%۷۶۱	جزیره موریس
۵۳	%۷۸۶	سیشل
۱۰۵	%۶۸۸	کیپ ورد
۱۳۷	%۵۱۰	کومور
۱۳۲	%۵۴۷	سائوتومه و پرنسیپ
	%۶۴۲	همه کشورهای در حال توسعه
	%۴۶۴	آفریقای جنوب صحرای کبیر

منبع: گردآوری شده از گزارش توسعه انسانی، سال ۲۰۰۰، صص ۱۶۰ - ۱۵۸

جدول ۲ - بدهی‌های خارجی و پرداخت بهره و وام از سوی کشورهای آفریقایی، سال ۱۹۹۸

کشور	بدهی خارجی، میلیون دلار آمریکا	درصد تولید ناخالص ملی	جمع بهره بدهی، درصد صادرات کالا و خدمات
لیبی	-	-	-
تونس	۱۱۰۷۸	۵۸/۰	۱۵/۱
آفریقای جنوبی	۲۴۷۱۱	۱۸/۹	۱۲/۲
الجزایر	۳۰۶۶۵	۶۷/۵	۴۲/۰
سوئیس	۲۵۱	۱۸/۷	۲/۱
نامیبیا	-	-	-
مصر	۳۱۹۶۴	۳۷/۳	۹/۵
بوتسوانا	۵۴۸	۱۱/۸	۲/۷
گابن	۴۴۲۵	۹۰/۷	۱۲/۰
مراکش	۲۰۶۸۷	۶۰/۳	۲۳/۰
غنا	۶۸۸۴	۹۱/۸	۲۸/۴
زیمباوه	۴۷۱۶	۷۹/۸	۳۸/۲
گینه استوایی	۳۰۶	۷۵/۷	۱/۴
کامرون	۹۸۲۹	۱۱۹/۴	۲۲/۳
کنیا	۷۰۱۰	۶۱/۵	۱۸/۸
کنگو	۵۱۱۹	۳۰۶/۹	۳/۳
سودان	۱۶۸۴۳	۱۸۲/۷	۹/۸
توگو	۱۴۴۸	۹۷/۴	۵/۷
موریتانی	۲۵۸۹	۲۷۲/۵	۲۷/۷
جیبوتی	۲۸۸	-	-
نیجریه	۳۹۳۱۵	۷۸/۸	۱۱/۲
جمهوری دموکراتیک کنگو	۱۲۹۲۹	۲۰۸/۲	۱/۲
زامبیا	۶۸۶۵	۲۱۷/۴	۱۷/۷
کوت دی وار (ساحل ایوری)	۱۴۸۵۲	۱۴۵/۴	۲۶/۱
سنگال	۳۸۶۱	۸۳/۱	۲۳/۲
تانزانیا	۷۶۰۳	۹۴/۳	۲۰/۸

۱۰/۶	۷۲/۲	۱۶۴۷	بنین
۲۳/۶	۵۸/۲	۳۹۳۵	اوگاندا
۱/۵	۱۹/۴	۱۴۹	اریتره
۳۴/۴	۲۹۷/۱	۱۲۱۷۳	آنگولا
۹/۷	۱۱۶/۷	۴۷۷	گامبیا
۱۹/۵	۱۰۲/۲	۳۵۴۶	گینه
۱۴/۷	۱۳۷/۵	۲۴۴۴	مالاوی
۱۶/۹	۶۰/۸	۱۲۲۶	رواندا
۱۲/۶	۱۲۰/۴	۳۲۰۱	مالی
۲۰/۹	۸۸/۸	۹۲۱	جمهوری آفریقای مرکزی
۱۰/۶	۶۵/۵	۱۰۹۱	چاد
۱۸/۰	۲۲۳/۰	۸۲۰۸	موزامبیک
۲۵/۶	۵۰۳/۷	۹۶۴	گینه بیسائو
۴۰/۰	۱۲۸/۳	۱۱۱۹	بوروندی
۱۱/۳	۱۶۰/۴	۱۰۳۵۲	اتیوپی
۱۰/۷	۵۴/۵	۱۳۹۹	بورکینافاسو
۱۸/۴	۸۲/۱	۱۶۵۹	نیجر
۱۸/۲	۱۹۷/۷	۱۲۴۳	سیرالئون
۲۰/۱	۴۲/۸	۲۰۵۱۴۳۵	همه کشورهای در حال توسعه
۱۵/۱	۶۷/۹	۲۰۸۴۶۴	آفریقای جنوب صحرای کبیر

منبع: گردآوری شده از گزارش توسعه انسانی سازمان ملل، سال ۲۰۰۰، صص ۲۲ - ۲۲۰

نیمه دوم از ماده ۲ سند فوق الذکر، مسئولیت به اجرا گذاشتن اقدامات توسعه‌ای با رعایت کامل حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را به صورت جداگانه یا دسته جمعی محول می‌کند. اما این اقدامات توسعه‌ای افراد (چه به صورت فردی یا گروهی) در سطح ملی و بین‌المللی به واسطه دولت‌ها تسهیل شده یا تضعیف می‌گردد. ماده هشتم از دولت‌ها می‌خواهد که در سطح ملی «تمامی تمهیدات لازم برای تحقق حق بر توسعه» را بکار گیرند، و باید برابری و مشارکت کامل محقق شود، بدون اینکه تبعیض در مورد جنس و ... اعمال شود و آنان می‌بایست (ماده ۳:۶) موانع

توسعه را که از عدم رعایت حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی می‌شود رفع کنند. دولت‌های ملی هم باید جهت پایان دادن به نقض حقوق بشر که از تفکیک نژادی، تبعیض نژادی، استعمار، سلطه خارجی، اشغال و ... ناشی می‌شود، گام‌هایی بردارند.

مانع عمده و جدی در برابر تحقق حق بر توسعه در آفریقای پس از استعمار، با ماهیت حکومت و فرهنگ سیاسی آن مرتبط است. حکومت در آفریقای پس از استعمار، به جای اینکه «توسعه‌گرا» باشد، «شکارچی» است^{۶۳}، و به جای ایجاد محیطی که به فعلیت رسیدن ظرفیت‌های کامل افراد را ممکن سازد، به واسطه حمایت از فرار سرمایه و انداختن پول در بانک‌های غربی یا سایر مؤسسات مالی، از جمعیت خود ارتزاق کرده و منابع مورد نیاز کشور را تحلیل می‌برند.

همان‌گونه که بررسی‌های تجربی نشان داده است فرهنگ سیاسی (جهت‌گیری‌های شناختی، عاطفی و ارزش‌گذارانه به سیاست)، خصوصاً فرهنگ مشارکتی یا مدنی تا حد بسیار زیادی با ملت دموکراتیک رابطه تلازم دارند.^{۶۴} مشخصه این نوع فرهنگ، اجماع، تکثرگرایی، تنوع و شهروند آگاه و تحصیل‌کرده‌ای است که رفتار سیاسی او اغلب جنبه عقلانی دارد. فرهنگ سیاسی حکومت‌های آفریقایی پس از استعمار، یک فرهنگ مدنی یا مشارکتی نیست، بلکه مشخصه آن سلطه موروثی نوین و^{۶۵} بی‌تفاوتی به جنسیت است.

سلطه موروثی نوین یک موجودیت دو رگه است که از ادغام منطق موروثی - از طریق استعمار و امپریالیسم - با نهادهای بوروکرات مدرن ناشی شده است که بر مبنای اصول عقلانی - حقوقی به تعبیر ماکس وبر - رشد کرده‌اند. این امر به سیاست «Prebendal» یا حکومت شخصی (خودکامه) منجر می‌شود که از فساد عنان گسیخته حمایت می‌کند، زیرا هیچ تمایزی بین حوزه خصوصی و عرصه عمومی فرض نشده است. سیاست یک خصیصه حاصل جمع صفر (Zero Sum) به خود می‌گیرد، یا آن‌گونه که فرانسویس باریت (Francis Baryart) نویسنده فرانسوی آن را توصیف می‌کند: «سیاست شکم» (۱۹۸۹)، یا همان تلاش برای بقا اقتصادی. علاوه بر این، در تصمیم‌گیری‌ها و در عرصه سیاسی، زنان «غیر قابل رؤیت‌اند»^{۶۶} و چنین فرهنگ سیاسی‌ای توسعه‌پسند نیست؛ زیرا حقوق بشر در چنین حکومتی به جای این‌که حمایت شوند، کاملاً نقض می‌شوند.

وخیم‌تر شدن مشکل ضعف و ناتوانی حکومت آفریقایی پس از استعمار در عملی کردن توسعه، تأثیر منفی شرایط تحمیل شده از سوی نهادهای برتون‌وودز (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) در تلاش برای احیای مرام نئولیبرالی است.^{۶۷} در اینجا به گزینه‌های توسعه‌ای

آفریقایی یا فقر و بدهی که ناشی از شرایط سخت است، هیچ توجهی نمی‌شود. اقدامات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی جای هیچ‌شکی راجع به نیات امپریالیستی آنها به عنوان عوامل روند فعلی جهانی شدن باقی نمی‌گذارد. ظاهراً مأموریت آنها تسهیل روند جهانی‌شدن و بین‌المللی شدن جهان در مسیر طرح کلی لیبرال دموکرات غربی و شالوده آن - گردآوری ارزش افزوده از طریق «دست نامرئی» عرضه و تقاضا است. و همین امر علت این است که نوش‌داروی سرمایه و بانک‌ها از طریق خصوصی‌سازی و خلع ید شرکت‌های تحت تملک دولت، کاهش جدی یارانه‌های دولتی خدمات ضروری، کاهش بوروکراسی دولتی، اصلاحات بنیادین در بازار و اجرای «طرح حکمرانی خوب» - شفافیت و پاسخگویی، حاکمیت قانون و تکثرگرایی سیاسی - همیشه دولت را عقب رانده است (به حداقل رساندن نقش دولت). این مسائل همان‌گونه که در دهه ۸۰ قرن بیستم در دو کتابچه بانک جهانی^{۶۸} هم گنجانده شده استمرار یافتند تا بر گفتمان بانک پیرامون اصلاحات در آفریقای پس از استعمار حاکم شوند.

در تحلیل اتحادیه آفریقایی علوم سیاسی (AAPS) از تأثیر عوامل جهانی‌شدن بر آفریقای پس از استعمار، دولت ملی در رابطه با روند جهانی‌شدن، ضعیف اما در رابطه با شهروندان خودش که قرارداد اجتماعی پس از استعمار بین حکام و رعایا را پذیرفته‌اند، قوی و خودکامه ارزیابی شده است. از این رو به خاطر تأثیر هویت فرسای روند جهانی‌شدن بر دولت آفریقایی پس از استعمار، پروژه توسعه پایدار و دموکراتیک تضعیف شده است. برگردیم به دولت‌ها در سطح بین‌المللی؛ بند ۳ ماده ۳ اعلامیه حق بر توسعه، مستلزم همکاری بین‌المللی بین دولت‌ها جهت ایجاد یک نظم اقتصادی بین‌المللی نوین و موثر (NIEO) و مبتنی بر برابری حاکمیت، وابستگی متقابل و منافع متقابل است.

وانگهی دولت‌ها ملزم به تدوین سیاست‌های توسعه‌ای هستند که تحقق حق بر توسعه را تسهیل می‌کند (ماده ۴ اعلامیه مذکور). این نکته توجه ما را به مانع جدی دیگری در برابر تحقق حق بر توسعه جلب می‌کند، یعنی مشکل ایجاد یک همکاری واقعی بین شمال و جنوب جهت ایجاد یک نظم اقتصادی نوین و موثر (NIEO). منطق و پویایی نظام اقتصادی جهانی فعلی که ضرورتاً کاپیتالیستی و تحت تسلط معدود کشورهای صنعتی شمال است، این مشکل را آفریده و بازآفرینی می‌کند. در روال کار سرمایه جهانی، در جست‌وجوی ارزش افزوده نرفتن، تناقض‌آمیز است. همین گرایش است که منافع جنوب را انکار می‌کند، چرا که جنوب از لحاظ تاریخی، حاشیه جهان را تشکیل می‌دهد؛ «انباشت [ثروت] در مقیاس جهانی»^{۶۹} به نفع اقتصادهای مرکز صورت

می‌گیرد که روند کنونی جهانی‌شدن در پی استمرار بخشیدن به آن است. جهت تشدید این روند ناموزون انباشت، گردانندگان سرمایه جهانی که ساکن مادر شهرهای جهان هستند، عوامل جهانی‌شدن، از جمله نهادهای برتون وودز، کلوپ پاریس، کلوپ لندن، شرکت‌های قدرتمند چند ملیتی، سازمان تجارت جهانی (WTO) و سازمان ملل را مقهور خود می‌کنند. پویایی کاپیتالیسم جهانی، تنها دشمن و ناقض حقوق بشر جوامع سوم و خصوصاً آفریقای پس از استعمار است.

برای فائق آمدن بر موانع تحقق حق لاینفک توسعه در آفریقای پس از استعمار چه گام‌هایی باید برداشت؟ باید اذعان کرد که این مشکل گرچه هولناک است اما نباید هشدار برای بدبینی آفریقایی باشد، یعنی نگرشی جبرگرایانه که راجع به آن هیچ کاری نمی‌توان انجام داد مگر استعمار مجدد این قاره، یا از داخل، همان‌گونه که علی مزروعی^{۷۰} مطرح کرده و یا از خارج توسط عوامل خارجی. این راه حل ذاتاً نقطه مقابل ارتقا حقوق بشر در آفریقا است، زیرا حق بر توسعه به براندازی همه اشکال استعمار، آپارتاید و حکومت ظالمانه فرا می‌خواند.

گزینه ممکن دیگر برای غلبه بر موانع موجود در راه تحقق حق بر توسعه، تفکیک (Delinking) است که سمیر امین^{۷۱} مطرح می‌کند. خود او مفهوم «تفکیک» را این‌گونه تعریف می‌کند: «همان‌گونه که پیداست، هیچ ارتباطی با طرد انزوای توأم با خودکفایی اقتصادی (Autarkic) ندارد. تفکیک یعنی این که روابط دوجانبه بین ملل مختلف و مناطق تمام کره زمین را در معرض نیازهای متغییر توسعه داخلی خود آنها قرار دهیم و نه برعکس»^{۷۲}.

همان‌گونه که روشن است در هم‌آیی جهانی کنونی، خودکفایی اقتصادی^{۷۳} یک گزینه ممکن نیست، ولی ایجاد یک اتحاد نوین آفریقایی، یعنی همکاری جنوب - جنوب برای مواجهه با نظام ناعادلانه جهانی امکان‌پذیر است.^{۷۴} این اتحاد آفریقایی نوین و جایگزین، باید جهت‌گیری امنیتی و توسعه‌ای داشته باشد. یعنی قاره آفریقا باید به صورتی منطقه‌بندی شود که بتواند معضلات اقتصادی و امنیتی خود را - هر چند به لحاظ غیر استقلال اقتصادی - حل و فصل کند. این امر همان چیزی است که بیورن هتن^{۷۵} از آن به «منطقه‌گرایی توسعه‌ای و امنیتی» تعبیر می‌کند که وی به درستی آن را تنها چالش واقع‌بینانه در برابر تأثیر منفی روند جهانی‌شدن در جهانی می‌داند که به طور فزاینده‌ای پسا و ستفالی است:

«منطقه‌گرایی توسعه‌ای، واکنش مناسب در قبال حاشیه‌ای کردن تهدیدکننده مناطق فقیر جهان است. سرانجام، استراتژی‌های ملی هدف خود را نقش بر آب خواهد کرد، زیرا هیچ کشوری

در هیچ منطقه خاصی نمی‌تواند در برابر معضل فراگیر منطقه‌ای سیاسی و اقتصادی مصون شود. بدون همکاری منطقه‌ای، تنها «قدرت» موجود در این مناطق، «قدرت آشوب» است، یعنی توانایی ایجاد مشکل برای هسته از طریق راه‌انداختن نوعی جنگ. بدین نحو مناطق فقیر، نیازهایی به نفع منطقه‌ای شدن خواهند داشت...»^{۷۶}

همچنین مهم است که به توصیه شورای جهانی^{۷۷} راجع به تحقق حق بر توسعه اشاره کنیم. این شورا با جلب توجه به ماهیت متمایل به رشد اقتصادی که استراتژی‌های توسعه‌ای بین‌المللی دارند جهت مبارزه با نابرابری‌های ساختاری درون و بین ملت‌ها بر معیارهای دموکراتیک در تمام سطوح (محلی، ملی و بین‌المللی) پافشاری می‌کند. رویکرد نیازهای بنیادی بشر که مطلوب غرب است جای خود را به تمایل جنوب به استحاله و مشارکت سیاسی و نه کمک بیشتر با منابع امتیازی داده است. موضع این مقاله این است که برای تحقق کامل حق بر توسعه که از عناصر حقوق بشر نسل سوم است، جایگاه قانونی آن به عنوان یک حق بشری انفکاک ناپذیر باید به طور مقتضی از سوی نظام بین‌المللی کنونی حقوق بشر - که به سود نظریه اخلاقی تکلیف‌مدار و عقلانیت «منفعت‌طلبانه» غربی تعصب به خرج می‌دهد - به رسمیت شناخته شود.

برای اینکه به سهم خردمندانه کیهان‌شناسی‌های ناشی از دنیای غیرغربی و خصوصاً میراث اسلامی که حاوی ارکان معنوی ارزشمندی برای توسعه متوازن آحاد بشر است، وقعی نهاده شود باید این ساختار نظریه‌ای به شکل دیگری در آید. ماتریالیسم عنان‌گسیخته و سکولاریسم همه‌جاگیر غربی، آن‌را به اتخاذ قراردادگرایی هابز، لاک و روسو سوق داده‌اند که به عنوان مبنای نظری جهان‌شمولی حقوق بشر به شدت محدود شده است. تاریخ نظریه سیاسی نشان داده است که نظریه قرارداد اجتماعی بر نظریه‌های لاک که غرب به تقدیس آن پرداخته برتری دارد. یکی از نظریه‌ها که علی‌رغم محتوای یهودی - مسیحی خود باید قدری متحدکننده جهان اسلام و غرب باشد، اندیشه قرارداد دوطرفه‌ای است که نویسنده گمنام در سندی متعلق به قرن ۱۶ یعنی «VINDICIAE CONTRA TYPRANNOS» آن را مطرح کرده است. در نخستین قرارداد این سند، خداوند از یک سو و حکام و رعایا از سوی دیگر، طرفین قرارداد هستند. مردم تا جایی از حکام خود اطاعت می‌کنند که حکام با خداترسی به صورت عادلانه حکومت کنند. از این رو شورش علیه حاکم ظالم به یک وظیفه دینی بدل می‌شود. جی ایچ ساین^{۷۸} نظریه‌پرداز برجسته سیاسی، این نظریه را به سبب عنصر حاکمیت الهی آن و فقدان «عقلانیت سیاسی» رد می‌کند. خدا یا بعد معنوی همیشه در

گفتمان حقوق بشر کنار گذاشته شده است، و اسلام به حق مدعی است که باید - همان گونه که در اعلامیه قاهره راجع به حقوق بشر در اسلام (۱۹۹۰) هم نشان داده شده - مجدداً وارد گفتمان شود. این مقاله به رغم پذیرفتن تهدید منطق پساوستفالی و جهانی شدن، تأکید می‌کند که دولت‌های ملی آفریقایی پس از استعمار باید فرهنگ سیاسی مردم محور و سلطه موروثی نوین خود را به فرهنگ مشارکتی یا مدنی از لحاظ اجتماعی فرهنگی مشخصی تغییر دهند که به توده‌های آفریقایی امکان دهد در مشارکت در توسعه تداوم پذیر این قاره از طریق یک اتحادیه آفریقایی (AU) پر تحرک شرکت داشته و از آن بهره‌مند گردند، و نه از طریق همکاری جدید برای توسعه آفریقا (NEPAD) که ظاهراً تفرقه‌افکنانه و نتواستعماری است.

نتیجه‌گیری

این مقاله کوشیده است تا روابط متقابل بین جهانی شدن و حق توسعه پایدار اجتماعی - اقتصادی در آفریقای پس از استعمار را کشف کند. حق مذکور که گونه‌ای از حق بشری است از جانب کشورهای جهان سوم که در حاشیه کاپیتالیسم جهانی زندگی می‌کنند مورد دفاع واقع شده و ارتقا یافته است. کاپیتالیسم سابق که به آخرین مرحله خود رسیده است، اکنون از مکانیسم دیگری استفاده می‌کند تا به این هدف خود نائل آید که یک‌بار و برای همیشه از طریق جهانی شدن، دنیا را متحد کند. جهانی شدن یک پدیده واقعی و چند بعدی است، گرچه هرست و تامپسون^{۷۹} نظر دیگری دارند. روند و منطق جهانی شدن را کشورهای اصلی (توسعه یافته و صنعتی) غرب که کنترل نهادهای مالی بین‌المللی را به دست دارند و نیز سازمان‌های فراملیتی شکل می‌دهند و هدفشان بین‌المللی کردن و جهانی کردن لیبرال دموکراسی غربی و ستون آن یعنی اقتصاد آزاد (اقتصاد بازار) است. اما این روند جهانی‌ساز به یک نظام پساوستفالی ژئوپلیتیکی رهنمون می‌شود که به طور جدی هویت‌های دولت‌های ملی، فرهنگ‌ها و جوامع را تهدید کرده و توانایی دولت‌های ملی در تحقق حقوق بشر برای مردم خود، و خصوصاً حق لاینفک توسعه - آن گونه که در اعلامیه سازمان ملل راجع به حق بر توسعه (۱۹۸۶) پاس داشته شده - را زیر سؤال می‌برد.

جهانی شدن به هیچ وجه حافظ هویت‌ها و تفاوت‌های بین‌المللی بین ملت‌ها نیست، بلکه به یک نظام حقوق بشر «بین‌المللی» نژادپرستانه و مردم محور مشروعیت داده و آن را ارتقا می‌دهد. نظام کنونی حقوق بشر بر یک نظریه تکلیف‌مدار اخلاقی مبتنی است که - همان گونه که در نظریه‌های

قرارداد اجتماعی هابز، لاک و روسو هم تأکید شده - «عقلانیت منفعت طلبانه» را ترویج می‌کند. این نظریه محدود است چراکه آزادی فردی سلبی را به بهای «زندگی خوب حداقلی» که همه جمعیت‌ها سزاوار آنند ارتقا می‌بخشد. اگر حقوق بشر باید مدعی جهان‌شمولی باشد، پس می‌بایست بر یک بنیان اخلاقی بسیار مستحکم‌تر مبتنی شود. اینجاست که نوشته ایمانوئل کانت در قالب «عقلانیت عاری از نفع شخصی» (اوامر مطلق)، و بینش‌های ارزشمند ناشی از جهان اسلام که نقد معنی‌داری از تصور سکولاریزه شده غربی از حقوق بشر به دست می‌دهند، ربط پیدا می‌کند. اوامر مطلق کانت، امکان یک نظریه پایه‌گذار حقوق بشر بر اساس مبانی اخلاقی ما قبل تجربی را فراهم می‌کند که برای همه قابل اجرا است. اما در گفتمان و رویه حقوق بشر به نظریه ایمانوئل کانت یا هیچ اشاره‌ای نشده و یا اشاره اندکی شده است، زیرا علاوه بر علل دیگر، این نظریه منافع افراد را فی‌نفسه - آن‌گونه که در قراردادگرایی لاک مشاهده می‌شود - پوشش نمی‌دهد.

وانگهی ماهیت سکولار نظریه غربی حقوق بشر، آن‌را برای تمدن اسلامی - که بر تکریم افراد بشر و اطاعت از الله مبتنی است - نامطلوب و غیر قابل اجرا می‌کند؛ زیرا [بر اساس اسلام] اگر کاری بخواهد به راحتی پیش رود، باید با خداترسی بدان مبادرت نمود. ماتریالیسم و تلاش همه‌جانبه برای کسب ارزش افزوده، غرب را در استفاده از بخشی از میراث بهتر و عقلانی آن کور کرده است. مثلاً «VINDICIAE CONTRA TYPRANNOS»، سند متعلق به قرن شانزدهم که هویت نویسنده‌اش نامعلوم است، یک نظریه قراردادی ارائه می‌کند که به مراتب از رساله‌هایی راجع به دولت مدنی^{۸۰} که جان لاک در قرن ۱۷ نوشته، برتر است. به خاطر عنصر دینی موجود در این سند، حتی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان در باب نظریه سیاسی، یعنی جی ایچ سایین - که سند مذکور را فاقد «عقلانیت سیاسی» می‌داند - هم به طور نظام‌مند آن را کنار گذاشته است این پیش‌داوری غرب، به ترجیح‌دادن حقوق بشر سلبی «نسل اول» به بهای نسل‌های دوم و سوم حقوق تبدیل شده و «شکاف تبعیت» را پدید آورده است؛ با وجود این «شکاف تبعیت» در مورد تحقق حق بر توسعه در آفریقای پس از استعمار را نمی‌توان فقط ناشی از تعصب غرب دانست. فرهنگ سیاسی سلطه موروثی نوین و «تجاوزکارانه» آفریقا، توسعه‌پسند نیست؛ بلکه فقط از فساد در پست‌های بالا و فرار گسترده سرمایه حمایت می‌کند که در برابر تحقق حق بر توسعه، مانع جدی ایجاد می‌کند. کشورهای جهان سوم از جمله آفریقای پس از استعمار محتاج این هستند که جهت مهار تأثیر فرسایشی روند جهانی‌شدن بر هویتشان، گام‌های واقعی بردارند. آنان در وهله اول باید

جهانی شدن و نسل سوم حقوق بشر در آفریقای پس از استعمار ۸۳

موجودیت‌های منطقه‌ای قدرتمندی را شکل دهند که همان‌گونه که بیورن هتن^{۸۱} می‌گوید، هم به توسعه و هم به امنیت، حساس باشد. و اما در مورد آفریقای پس از استعمار، اتحادیه آفریقا باید تقویت شود تا متضمن مشارکت کامل و هدفمند جوامع مدنی آفریقا گردد. فرهنگ‌های سیاسی سلطه موروثی نوین و مردم محور می‌بایست با شیوه‌هایی از جمله برنامه‌های آموزشی سیاسی مدنی فشرده، روشمند و «هشیارانه» برای توسعه‌پسند کردن آن، دگرگون شوند. مبارزه برای تحقق توسعه، فقط مبارزه برای [بدست آوردن] منابع طبیعی، اقتصادی و سیاسی نیست، بلکه همان‌گونه که کلود ایکه (Claude Ake)، اقتصاددان و سیاستمدار فقید نیجریه‌ای تأکید داشت، نبردی است بر سر ایده‌ها.

روشنفکران آفریقایی و جهان سوم نیازمند این هستند که الگوی شناخت شناسانه اروپا محور حاکم را به چالش بکشند؛ در غیر این صورت جهانی‌شدن این اندیشه‌ای غربی متداول راجع به حقوق بشر، توسعه و... هویت این کشورها را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، هشدار کرشو (Kershaw) در این خصوص بجاست:

«نکته‌ای که نمی‌توان به اندازه کافی بر آن تأکید کرد که صرف نظر از دانشی که در حال تولید شدن است، نقش دانشمند آفریقا محور این است که دانش را تولید کند تا جهان، انسانی شود و به نابودی نیروهایی کمک شود که به طور کلی به غیر انسانی‌کردن جهان، و خصوصاً به مردم نسل آفریقایی کمک می‌کنند».^{۸۲}

نکته اصلی، ملل جهان سوم هستند و از جمله آفریقای پس از استعمار، که محتاج اصلاح دستور کار توسعه‌ای خود، در این عصر بین‌المللی شدن لیبرال دموکراسی غربی و سیستم اقتصاد بازار هستند.

یادداشت‌ها

* - Abu Sidikie Mansary.

1-Eleanor Roosevelt.

۲- مانریس کرانستون، ۱۹۸۳.

3- Issa shivji

۴- مجلد عرضه شده با عنوان: (1989) The Concept of Human Rights in Africa

5- Me Michael, 1996 _ 1948.

6- Basil Davidson, 1992.

7- Bell, 1962; Fukuyama, 1992.

8- Bretton Woods Institutions.

9- Bangura and of stad, 1992; Pieper and Taylor, 1998.

-
- 10- Parekh, 1999.
 11- Morgan _ Foster, 2004, etc.
 12- Dibaja, 1997.
 13- Foina Robinson, 2002: 2.
 14- Dunne and Wheeler, 1999.
 15- Hobbes, Lock and Rousseau.
 16- Immanuel Kant, 1724 _ 1804.
 17- Aguda, 1989.
 18- Bartton and Van de Walle op. cit.
 19- Evans, 1989.
 ۲۰- سلطه قشر ثروتمند کشورهای وابسته که سرمایه‌اش آمیخته با سرمایه‌های خارجی و منافعش مستلزم حفظ و تحکیم سیادت سرمایه‌های امپریالیستی است.
- 21- N,yongo, 1992.
 22- Hirst and Thompson, 1996.
 23- Bjorn Hetten, 1997: 91.
 24- Hettne, 1997: 90.
 25- Malcolm Waters, 1995: 3.
 26- Rosenau, 1997: 124.
 27- IMF, 1996: 214.
 28- Daniel Belt, end of Ideology, 1962.
 29- Fukuyama, end of History and Last Man, 1992.
 30- Huntington Clash of Civilizations, 1993.
 31- Horowitz, 1966.
 32- Friediman, 1990; Pieterse, 1994.
 33- Fukuyama, 1992; Cox, 1992; Ake, 1995.
 34- Sandro Sidri, 1997: 42.
 35- Human Rights.
 36- Rights of Man.
 37- Maurice Cranston, 1983.
 38- Andrew Fagan, 2004.
 39- Human.
 40- Men.
 41- Noblemen.
 42- Slaves.
 43- Ronald Dworkin, 1978.
 44- James Nickel, 1992.
 45- Arjun Sengupta, 2000: 8.
 46- Fonia Robinson, 2002.
 47- Robinson, 2002: 2.
 48- Andrew Fagau, 2004.
 49- Nicomachean Ethics.
 50- p.189.
 51- Bayles and Henley, 1983: 24 _ 25.
 52- Bayles and Henley, 1983: 25.
 53- Bayles and Henley, 1983: 58 _ 63.

- 54- Bayles and Henley, 1983: 61 – 62.
55- Durant, 1974:312.
56- Richard Rorty, 1993.
57- Parekh, 1999: 58.
58- Morgan Foster, 2004.
59- Fiona Robinson, 2002.
- ۶۰- بقره (۲)، ۳۲؛ حجر (۱۵)، ۲۹.
- 61- Zeeshan Hasan, 1997: 3.
62- Sengupta, 2000: 4 – 5.
63- Evans, 1989.
64- Princeton study group of Comparative Politics: Almond and Verba 1963; Almond & Powell, Jr, 1966.
65- Bratton & Van de Walle, 1997: ch 2.
66- Zeleza, 1999.
67- Gibbon, et al, 1992; Pieper and Taylor, 1998.
68- Accelerated Development In Sub – Saharan Africa, 1981 and Sub – Saharan Africa: From Crisis to Sustainable Growth.
69- Samir Amin, 1994.
70- Ali Mazrui, 1995.
71- Samir Amin, 1990.
72- Amin, 1978:xii.
- ۷۳- در متن اینگلیسی، ظاهرأ نویسنده به اشتباه واژه «Autarchy» را به کار برده است.
- 74- Tandon, 2000:810.
75- Bjorn Hettne.
76- Hettne, 1997:105.
77- Global Consultation.
78- G.H.Sabine, 1950:375.
79- Hirst and Thompson, cit, 1996.
80- Treatises on civil government.
81- Bjorn Hettne, op. cit.
82- Nabuderi (ed), op. cit, p.4.

منابع

- African Charter on Humans & People's Rights (1986).
Aguda, T.A; (1989) Human Rights and The Right to Development in Africa, CODERSTRIA Books.
Ake, Claude, (1995) The New World Order: The View from Africa, in Hans –Henrik Holm and George Sorensen (eds.), Whose World Order: Uneven Globalization and the End of the Cold War; West view Press London
Almond, Gabriel A, and Sidney Verba, (1963) The Civic Culture: Political Attitudes

- and Democracy in Five Nations, Princeton University Pres.
- Almond, Gabriel A, and James Coleman (1960), *The Politics of the Developing Areas*, Princeton University Press.
- Almond, Gabriel A, and G. Bingham Powell, Jr., (1966) *Comparative Politics: A Developmental Approach* Princeton University Press.
- Amin, Samir, (1990), *Delinking: Towards A Poly _ Centric World*, Zed Book limited.
- Amin, Samir, (1974), *Accumulation on a World Scale: A Critique of the theory of Under _ development*; Monthly Review Press.
- Aristotle, (1952) *Nicholmiachean Ethics*, Great Books of the Western World, Vol. 9, translated by W.D. Ross pp.339
- Bangura, Yusuf, Peter Gibboin, and Arve Ofstad (1992) ed. *Authoritarianism, Democracy, and Adjustment*, Uppsala, Sweden.
- Barsch, Russel Lawrence, (1991), "The Right to Development as a Human Right: Results of the Global Consultation", *HUMAN RIGHTS QUARTERLY*, 13 (August) pp 322 _ 38
- Bayart, Jean _ Francois, (1989). *The state in Africa: Politics of the belly*, Paris: Jayard.
- Bayles, Michael D. and Kenneth Henley (1989). *Right Conduct: Theories and Applications*, second edition, Boston: Massachusetts Burr Ridge.
- Bell, Daniel, (1962) *The end of Ideology*, the Free Press: Glencoe.
- Bratton, Michael, and Nicolas Va de Walle (1997) *Democratic Experiments in Africa: Regime transitions in Comparative perspectives*, Cambridge University Press.
- Cox, R.W. (1992), 'Global Perestroika', in Ralph Miliband and Panitch (ed) *New World Order*, Socialist Register, London: Merlin Cranston, M./ (1983) *Are there any Human Rights?* in *DAEDAIUS: Journal of the American Academy of Arts and Sciences*, Fall, 1983, pp 1 _ 18.
- Dibaja, Z, (1997), "Globalization: The Last Sky", in *European Journal of Development Research*, Vol. 9, No. 1. June 1997, pp 107 _ 128
- Davidson, Basil, (1992) *The Black Man's Bureten: Africa and Curse Nation _ State*, James Currey: London
- Dray, W. (1957) *Laws and Explanations in History*, London: Oxford University Press
- Dworkin, Ronald (1978) *Taking Rights Seriously*, London: Duckworth
- Doyle, Michael W. and Anne _ Marie Gardner, (2003) "Introduction: Human Rights and International Order," in Jean
- Marc Coicand, etal, (ed) (2003) *The Globalization of Human Rights*.
- Evans, Peter, (1989), "Predatory, Developmental, and other Apparatuses: A Comparative Political Economy Perspective on the Third World State," *SOCIOLOGICAL FORUM*, VOL. 4, NO.4, Fagan, Andrew, (2004) "Human Rights", *The Internet Encyclopedia of Philosophy*
- Fay, Brian, (1987), *Critical Social Science: Liberation and its Limits*, Polity Press.
- Friedman, J. (1990) "Being in the World: Globalization and Localized" *THEORY, CULTURE, and SOCIETY*, 7 (2 _ 3).
- Fukuyama, Francis, (1992), *The End of History and the Last Man*, The Free Press of Glencoe
- Geus, Raymond, (1981), *The Idea of Critical Theory: Habermas and the*

- Frankfurt Critical School, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hamm, Brigitte, (2002), *The Right to Development*, SF Bay Area Indymedia.
- Hasan, ZeeShan. (1997), *A Muslim Approach to Human Rights*, STAR WEEK END MAGAZINE Bangladesh.
- Hettne, Bjorn, (1997), "Development, Security, and World Order" in *The EUROPEAN JOURNAL OF DEVELOPMENT RESEARCH*, VOL, 9, NO.1, JUNE 1997, PP83 – 106.
- Held, D, A McGrew, D. Goldblatt and J. Perraton (199) *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*, Cambridge: Polity Press.
- Hirst, P., and G. Thompson, (1992) "The Problem of 'Globalizations': International Economic Relations, National Economic Management and the Formation of Trading Blocs", *ECONOMY & SOCIETY*, 21 (4): 357 – 96.
- Horowitz, Irving Louis, (1966) *Three Worlds of Development: The Theory and Practice of International Stratification*, The Free Press Kant, Immanuel, (1959) *The Foundations of the Metaphysics of Morals*, trans Lewis White Beck, Indiana Polis, Ind: Bobbs – Mermil Linklater, Andrew, (1996), "The Achievements of Critical Theory", in Steve Smith, Ken Booth and MarysiaZalewski, ed; *International Theory: Positivism and beyond*, Cambridge University Press, PP 279 – 298
- Mazrui, A.A. (1995) "The African State as a Political Refugee", in D.R. Smock and C. Crocker, *African Conflict Resolution: The US Role in Peacekeeping*, US Institute of Peace Press, Washington, DC
- Mc Michael, P. (1996) *Development and Social Change: A Global Perspective*, Pine Forge Press
- Mansaray, Abu S., (2004), "Gender, Political Culture, and the Crisis of 'Democratization in Post – Colonial Africa: Generalizations from the Experiences of the ECOWAS Sub Region" Paper Presented at the 14th ANNUAL CONFERENCE OF THE PAN – AFRICAN ANTHROPOLOGICAL ASSOCIATION, 2nd – 6th August, 2004, Institute of African Studies, University of Ghana, Legon.
- M'baye, Keba, (1972) *Le Droit du Development Comme un Droit de L'homme"*
- Morgan –Foster, Jason G., (2004) *Reverse Moderate Relativism Applied: Third Generation international Human Rights from an Islamic Perspective*, Nabuderi, Dani W., etal ed (2000) *Globalization and The Post – Colonial African State*, AAPS Books, Harare : Zimbabwe.
- N'yongo, A (1992) *30 Years of Independence in Africa: The Lost Decades?* Zed Books Nickel, J. (1992) *Making Sense of Human Rights : Philosophical Reflections on the Universal Declaration of Human Rights*, Berkeley: University of California Pres.
- Nkrumah, Kwame, (1969) *Consciencism: The Philosophy and Ideology for Decolonization and Development*. Panaf Books Limited.
- Parekh, Bhikhu, (1999) "Non – ethnocentric Universalism", in Tim Dunne and icholas J. Wheeler (ed.) (1999) *Human Rights in Global Politics*, Cambridge University Press, PP 128 – 158.
- Pieterse N. (1994) "Globalization as Hybridization", *INTERNATIONAL SOCIOLOGY: JOURNAL OF THE INDTERNATIONAL SOCIOLOGICAL ASSOCIATION*, VOL. 9, NO.2, JUNE 1994, pp. 161 – 185.
- Pye, Lucien, and Sidney Verba, (1965) *Political Culture and Political Development*,

-
- Princeton, New Jersey, Princeton University Press.
- Robinson, Fiona, (2002), “ Human Rights Discourse and global Civil Society: Contesting Globalization”, Prepared for the 2002 Annual Meeting of the International Studies Association, New Orleans, Louisiana, March 2002.
- Rorty, Richard., (1993 “Human Rights, Rationality, and Sentimentality”, in S. Shute & S. Hurley (eds). ON HUMAN RIGHTS: The Oxford Amnesty Lectures 1993, New York, Basic Books
- Rosenau, James, (1997), “The Complexities and Contradictions of Globalization”, GLOBAL ISSUES, 98/99Duskin/Mc Graw Hill, PP 122 – 126.
- Sabine, G.H. (1950) A History of Political Theory, Henry Holt & Company, Int. New York.
- Shivji, Issa (1989) The Concept of Human Rights in Africa, CODERIA BOOKS.
- Schopenhauer, Arthur (1883) The World As Will and Idea, Sengupta, Arjun, (2000) The Right to Development as a Human Right, Jawaharlal Neru University.
- Sideri, Sandro, (1997), Globalization and Regional Integration, in The European Journal of Development Research, VOL. 9, NO. 1, June 1997, PP 38 – 82
- Tan don, Yash, (2000) “Globalization and Africa’s Options:, in Dani W. Nabudere (ed.) Globalization and the African Post – colonial State, AAPS Books, Harare Zimbabwe, PP 56 – 82.
- United Nations Declaration on the Right to Development (1986).
- United Nations Human Development Report, 2000 Uuin, Peter, (2004) Human Rights and Development, The Fletcher School, Tufts University.